

## باسمه تعالی

۱..... امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد آن

۱..... ثمره مساله

۱..... تصحیح ضد عبادی توسط ترتب

۱..... امکان ترتب

۱..... بیان مقدمه دوم برای اثبات امکان ترتب: نسبت دادن لحاظ عصیان اهم علت تشریع مهم به کفایه

۲..... عدم صحت نسبت لحاظ عصیان اهم علت برای تشریع مهم به کفایه

۲..... مقدمه سوم: نیاز نداشتن به شرط متاخر و واجب معلق در پذیرش ترتب

۴..... رد ترتب توسط مرحوم امام

۴..... جمع بین امر به اهم و مهم در حال عصیان اهم

**موضوع:** تصحیح ضد عبادی (ترتب) / ثمره مساله / امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد آن

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد امکان ترتب بود. مرحوم نائینی پنج مقدمه برای اثبات امکان ترتب مطرح فرمود. در جلسه قبل به بیان دو مقدمه پرداخته شد. در این جلسه به بررسی مقدمات دیگر مرحوم نائینی پرداخته می شود.

**امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد آن****ثمره مساله****تصحیح ضد عبادی توسط ترتب****امکان ترتب****بیان مقدمه دوم برای اثبات امکان ترتب: نسبت دادن لحاظ عصیان اهم علت تشریع مهم به کفایه**

بحث در مقدماتی بود که مرحوم نائینی برای اثبات امکان ترتب فرموده بود. مطلبی که نسبت به مقدمه دوم باقی مانده است این است که ایشان به مرحوم آخوند نسبت داده است که مرحوم آخوند در محل بحث شرط را شرط تشریع و جعل قرار داده است. در بحث شرط متاخر ایشان (آخوند) فرمود: مولا شرط را لحاظ می کند و این لحاظ مقدمه فعل اختیاری (تشریع) است

درحالی که ایشان در بحث واجب مطلق و مشروط مدعی بود که نفس شرط دخیل در موضوع است و لحاظ آن داعی بر تشریع نیست.

مرحوم نائینی می‌فرماید: مرحوم آخوند در محل کلام بر این مبنا که شرط داعی برای تشریع است، مشی کرده است؛ زیرا مرحوم آخوند فرموده است: فعلیت مهم با فعلیت اهم مطارده دارد؛ یعنی اگر عصیان خارجی شرط بود مشروط با مطلق که تنافی نداشت؛ لذا کشف می‌شود که مرحوم آخوند عصیان را شرط تشریع می‌داند و موضوع نمی‌داند. اگر ایشان شرط موضوع می‌دانست، مطلب ما را ادعا می‌کرد که موضوع برای حکم است؛ پس شرط مهم را داعی برای تشریع قرار داده است.

### عدم صحت نسبت لحاظ عصیان اهم علت برای تشریع مهم به کفایه

به نظر ما نسبت مرحوم نائینی صحیح نیست. مرحوم آخوند یک جا در شرط متاخر با اشکال مواجه شده است و با شرط متاخر آن را حل کرده است؛ اما ایشان معمولاً شرط را شرط موضوع می‌داند. مثلاً در واجب مشروط ایشان شرط را موضوع حکم می‌داند، نه این که لحاظ شرط را داعی برای تشریع بداند. در محل کلام نیز مرحوم آخوند، عصیان را شرط موضوع می‌داند؛ ولی اشکال کلام ایشان این است که فرموده است: با تحقق شرط، حکم مهم فعلی می‌شود و اهم و مهم با هم مطارده می‌کنند.

**نتیجه:** حکم مرحوم آخوند به مطارده بین اهم و مهم به خاطر این نیست که شرط را در این جا لحاظ می‌داند و لحاظ داعی برای تشریع است؛ بلکه ایشان شرط را همان موضوع می‌داند. بله؛ مطلب مرحوم نائینی در مقدمه دوم در ذهن مبارک ایشان نبوده است که بفرماید: با فعلی شدن شرط، واجب مشروط به مطلق تغییر پیدا نمی‌کند و به اشتباه افتاده است.

### مقدمه سوم: نیاز نداشتن به شرط متاخر و واجب معلق در پذیرش ترتب

مقدمه سوم مرحوم نائینی مشتمل بر دو امر است:

۱- مرحوم نائینی فرموده است: فعلیت حکم از فعلیت موضوع منفک نیست؛ یعنی با فعلی شدن موضوع، حکم نیز فعلی می‌شود؛ زیرا نسبت موضوع به حکم، نسبت علت به معلول است.

۲- امتثال حکم از زمان فعلیت حکم منفک نیست. همان حکمی که معلول برای موضوع بود، علت برای امتثال است. مثلاً معنا ندارد که قبل از طلوع فجر وجوب باشد و امتثال از طلوع فجر است؛ زیرا مثلاً لغو است.

۱ فوائد الاصول، محقق نائینی، ج ۱، ص ۳۴۰.

نتیجه این می‌شود: برای قول به ترتب، نیازی به قبول شرط متاخر یا واجب معلق نداریم. کسی به ما اشکال نکند که لازمه ترتب، پذیرش شرط متاخر و واجب معلق است و شما (مرحوم نائینی) هر دو را منکر هستید؛ زیرا موضوع امر به مهم، عصیان اهم است. عصیان اهم با امتثال اهم، در یک رتبه هستند؛ یعنی در یک رتبه یا امتثال می‌شود و یا عصیان می‌شود. امتثال اهم هم به به خاطر مطالب مذکور، با امر به اهم در یک زمان هستند؛ پس امر به اهم و عصیان اهم در یک زمان هستند؛ زیرا عصیان و امتثال در یک زمان هستند و امتثال با امر به اهم نیز در یک زمان هستند.

لذا گفته می‌شود: عصیان اهم که موضوع فعلیت مهم است و از طرفی موضوع و حکم نیز در یک زمان هستند (به خاطر علت و معلول) نتیجه این می‌شود که امر به مهم که مترتبا بر عصیان اهم، فعلی می‌شود، با امر به اهم در یک زمان فعلی بشوند، بدون این که نیاز به شرط متاخر و واجب معلق داشته باشیم.

البته مرحوم نائینی تذکر داده است که مقدمه سوم دخیل در امکان ترتب نیست؛ بلکه بعضی از اشکالات را منتفی می‌کند. بالاخره جا ندارد گفته شود که عصیان اهم که موضوع است و حکم آن که فعلیت مهم است مترتب بر این است که باید اهم عصیان شود و بعدا مهم فعلی بشود؛ زیرا اساسا بعدیت در کار نیست. اینکه موضوع محقق بشود، بعد حکم بیاید یا امر اهم باشد و بعد عصیان به وجود بیاید (که مرحوم آخوند مدعی بود) صحیح نیست؛ بلکه همه آنها در یک رتبه هستند.

نتیجه: قول به ترتب نیازی ندارد که ما قائل به شرط متاخر یا واجب معلق بشویم.

در ادامه می‌فرماید: بعضی گفته اند: این که امر مهم مترتب بر عصیان اهم است، آیا نفس عصیان امر به اهم مترتب علیه است یا یک عنوان انتزاعی مثلا من سيعصى، من يصير عاصيا، مترتب علیه است؟ اگر شرط فعلیت مهم، عصیان اهم باشد، هر چند که مشکلی ندارد؛ اما وقتی که امر به اهم عصیان شود، مهم فعلی می‌شود، وقتی امر به اهم ساقط بشود، دیگر بحث واضح است و جای شبهه ندارد؛ یعنی فعلیت امر به مهم عند عصیان امر به اهم که واضح است و ترتب نیست. همه قبول دارند که اگر امر به اهم ساقط شد، امر به مهم فعلی می‌شود. مثلا دوران امر است بین این که پیغمبری نجات داده شود و یا یک انسان مسلمان را نجات دهیم. اگر کسی پیغمبر را نجات نداد، واضح است که باید مسلمان را نجات دهد. ترتب در جایی است که امر به اهم در زمان فعلیت مهم، باقی باشد.

و اگر موضوع فعلیت امر به مهم، یک عنوان انتزاعی است، طلب ضدین رخ می‌دهد؛ زیرا الان (که هنوز عصیان رخ نداده است) عنوان سيعصى وجود دارد و از طرفی امر به اهم نیز فعلی است؛ پس طلب ضدین لازم می‌آید. هر چند این فرض، اشکال صورت قبلی را ندارد که با عصیان امر به اهم ساقط بشود.

مرحوم نائینی در جواب فرموده است: ما می‌توانیم شق اول و دوم را انتخاب کنیم. اگر بگوییم: موضوع امر به مهم، عصیان اهم است؛ عصیان اهم ملازمه با سقوط امر به اهم ندارد؛ یعنی در حال عصیان که امر ساقط نشده است. (اصل این که امر با عصیان ساقط می‌شود صحیح نیست؛ بلکه نکته این است که امر به وسیله امتثال یا با انتفاء موضوع، امر ساقط می‌شود.) در همان لحظه اول که می‌خواهد شروع به نماز کند، عصیان رخ داده است و امر ساقط نشده است.

نسبت به شق دوم نیز می‌گوییم: ما می‌توانیم عنوان را شرط بدانیم و طلب جمع بین ضدین نیز لازم نمی‌آید که در آینده این نکته بیشتر مطرح می‌شود.

### رد ترتّب توسط مرحوم امام

مرحوم امام فرموده است: شما که موضوع خطاب امر به مهم را عصیان اهم قرار می‌دهید، گاهی اوقات عصیان اهم نیاز به زمان دارد (زمانیات است) و گاهی اوقات یک لحظه است و نیاز به زمان ندارد (آنی است) علی‌ای تقدیر، شما نمی‌توانید امر به مهم را در زمان عصیان اهم، فعلی کنید؛ زیرا اگر عصیان اهم یک لحظه باشد که واضح است؛ چرا که فعلیت امر مهم به این است که موضوعش در خارج محقق بشود. اگر عصیان در یک لحظه است همزمان با فعلیت امر به مهم، امر به اهم نیز ساقط می‌شود و از بین می‌رود. به محض تحقق عصیان، امر به اهم ساقط می‌شود؛ زیرا زمان اهم یک لحظه است و امکان امتثال ندارد.

و اما اگر اهم از زمانیات است و نیاز به زمان دارد، عصیان اهم در خارج هنوز محقق نشده است و امر به مهم هنوز فعلیت پیدا نکرده است.

نتیجه: جمع بین امر به اهم و مهم تحقق پذیر نیست. در یک صورت فعلیت مهم مساوق سقوط امر به اهم است و در یک صورت نیز عصیان تحقق پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر، امر به مهم یا فعلی نمی‌شود و یا اگر فعلی می‌شود، امر به اهم ساقط شده است.

### جمع بین امر به اهم و مهم در حال عصیان اهم

به نظر ما ادعای مذکور صحیح نیست. حتی اگر عصیان اهم موضوع فعلیت امر به مهم باشد، چه در اهم آنی و چه در اهم زمانی، مانعی از اجتماع امرین به بیان مرحوم امام نداریم؛ زیرا معنا ندارد که به مجرد شروع در امتثال، عصیان محقق بشود؛

۱ تهذیب الاصول، السید روح الله الموسوی الخمینی (سبحانی)، ج ۱، ص ۴۵۶.

بلکه در عصیان باید یک کاری کرد که موضوع آن حکم منتفی بشود. حتی در اهم آئی نیز گفته می‌شود: همان آن اول که شروع در امتثال مهم می‌شود، همان آن نیز زمان عصیان اهم است و امر به اهم هنوز وجود دارد. در حقیقت مجرد شروع در اتیان مهم و ترک اهم، هم زمان عصیان اهم و هم زمان اتیان مهم است و در عین حال، امر به اهم باقی است. هر چند که باید عصیان در خارج محقق بشود تا مهم فعلی بشود؛ اما در حال شروع عصیان و اشتغال به عصیان، مهم نیز فعلی است؛ زیرا در همان زمانی که حکم فعلی می‌شود، موضوع نیز فعلی می‌شود؛ یعنی شروع به عصیان اهم در حال شروع فعلیت مهم است. مثلاً کسی که شروع به نماز کرده است، در حال عصیان ازاله است و امر به نماز نیز فعلی شده است.

ادامه بحث در جلسه آینده